

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی قطعه ها و منظومه ها  
فرستنده : جاوید  
۳۱ دسمبر ۲۰۱۸

## شیخون پارتیزانی

در یک قلعه خالی نیم ویران  
چندی حصارى بودند دلیران  
آفتاب زمین را چون دیگ می جوشاند  
بخار زمین آن را می پوشاند  
ارتباط با دنیا شد گسسته  
اسبان تقریباً از کار افتادند...  
دلیران بی خواب بودند و خسته  
بعضی از آنها بیمار افتادند...  
با احتیاط، آهسته آهسته  
نزدیک می آمد دشمن از هر سو  
آن - آزادی کُش، این - آزادی جو  
آنها - جیره خواران انگلیس  
استقلال فروش، خاین کاسه لیس  
اینها - دوستان عدل و استقلال  
استقلال ایران بی زوال  
لیکن برای هجوم کم بودند:  
اینها - چهل تن، دشمنان - ده چند ...  
تا کی می توان تاب آورد اینجا؟  
تمام می شود علوفه، خوراک  
فشنگ لازم دارند ... کار آنها  
هر دم بیشتر می گردد وحشتناک

نا راحتی، غم دارد می روید  
منتظر دلیران که چه گوید  
« پدر» - مردی از همه جوانتر  
که از مهر او را می خوانند « پدر»  
پیشرو است هر جا که خطر پیداست  
در غم خود نیست، در فکر آنهاست ...  
نقشه « پدر» چندبست آماده  
او را در این کار قطعی ست اراده  
ولیکن می خواست روح دلیران  
حاضر شود بعد بدهد فرمان

جوجه گنجشکی تازه پریده  
نیک و بد دنیا را ندیده  
زیر سایه آن برج و بارو  
ناتوان ، گرسنه آرمیده  
گویا رفته بود روح از تن او  
مجاهدان پیشش دانه افشانند  
به گلوی خشکش آب چکانند  
چنان که به حال آمد، جان گرفت  
کم کم انس با آن دلیران گرفت  
آنها هم چنان به او دل بستند  
چنان که گویا عمویش هستند  
می پرید روی دوش دلیران  
می خواند جیک جیک زیر گوش آنها  
پر پر میزد گویا می گفت: یاران  
زود با هم پرواز کنیم از اینجا...

روزی گنجشک را به حال پرواز  
در هوا تعقیب کرد یک جره باز  
از چنگال مرگ ، مرگ بی امان  
بار زندگی را کشان - کشان  
مسکین، گریزان مثل دیوانه  
زیر سقف پناه برد به یک لانه  
از داد فریاد مجاهد ها

جره باز فرار کرد از آن فضا  
ماری از آن لانه در هماندم  
بیرون شد گنجشک گرفته به دم  
هماندم که مار خود را نشان داد  
دلیران آنآ ز دندش به تیر  
مار از آن بلندی به زیر افتاد  
افتاد و جان داد -  
پرنده زنده در دهان او...  
ببین چه می کند گنجشک دلیر:  
با گردن، سینه، با نفس، منقار  
با چشم، خلاصه با همه نیرو  
بیرون می خزد از دهان مار  
بر آمد...  
اورا دادند شست و شو  
سر مار را کوبان در زیر پا  
خندان می گویند بمیر اژدها!  
ما دوست را به دشمن نمی دهیم  
به اینسان پستی تن نمی دهیم ...  
جیک جیک جیک! این است گنجشک می جهد  
شادی خود را نشان می دهد  
« پدر» موقع را دریافت، فرمان داد:  
همه پیش من! پس، خندان، دلشاد،  
« برادران - گفت - این گنجشک امروز  
آموخت که چه سان باید شد پیروز  
آموخت: سختی هر قدر باشد شدید  
آدم نمی باید شود نو مید  
ما نیز اینجا در دهان ماریم  
لیکن هم فهم وهم جرأت داریم  
بیائید، دوستان، با مردی، جهد  
زین دام به دشمن شبیخون آریم  
این زهر را بدل نمائیم به شهد  
شهد پیروزی، شهد زندگی «  
« هورا!» از چهل دهان به یکبار  
بیرون آمد...

هر سو دوندگی  
تعمیر سلاح، تقسیم فشنگ  
پُر کردن قمقمه ها از آب  
تفتیش کردن لجام و رکاب  
کوبیدن نعل، دوزاندن تنگ  
غَیرت و شتاب:  
جنگ در پیش است، جنگ!

چون دل دشمن، بود آن شب سیاه  
در گنبد افلاک پیدا نبود  
نه شمع اختر نه مشعل ماه  
سکوت مطلق بد فرمانروا  
تنها در دل دلیران گویا  
دم تاریکی شنیده می شد  
- خدایا پس کی می جنیم از جا! -  
تناب طاقت بریده می شد  
دل انتظار دریده می شد  
در فکر پرچم فتح دیده می شد!...  
نمد پیچانده برسم اسبان  
دلیران در تاریکی چون کوران  
که همه چیز را می بینند با حس  
ایستادند در انتظار فرمان  
با عزمی راسخ، ایمانی خالص

مثل نهنگی که موج را برد  
یا عُقابی که در ابرها پرد  
صف بد خواه را از هم دریند  
بسیاری به خاک افتاد از دشمن  
دلیران از آن حلقه آهن  
چون برق پریندند...  
تاختند تا وقتی سپیده دمید  
در یک وقت آنها و نور خورشید  
به کوه رسیدند  
کوه پر چشمه، پر سبزه، پر برگ

آزاد شدند از کام مار مرگ!

بهر رزم نو، افتخار نو

مشغول شدند آنها به کار نو

ابتکار نو...

نوازش کنان مردان شجاع

با رفیقِ «پردار» کردند وداع

به کهسار «معلم» را پرانند

او را هم به آزادی رساندند

مسکو ۱۹۵۲